

• استقلال و آزادی تعریفهای شفاف و کاربردهای مشخص دارند. کاربردهای پیش از همه، پایان دادن به سلطه خارجی و تبعیضهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در داخل، راست بخواهی از میان برداشتن تمامی ستون پایه های قدرت هستند. با وجود آنکه در خود ایران و از آن پس در مهاجرت، فراوان این تعریفها و کاربردها پیشنهاد شده اند و دعوت به بحث های آزاد به عمل آمده اند، بحث از آزادی و استقلال ممنوع و تعریفها و کاربردها شان همچنان در سانسور هستند. نه تنها از سوی مثلث زورپرست که از سوی آنها هم که خود را دموکرات می خوانند، اما قدرت را هدف می شناسند.

در این باره، در غرب سانسورها بسیار بیشترند. کافی است سری به کتابخانه ها و کتاب فروشها زده شود تا هرگونه تردید از میان برود: تحقیق ها در باره استقلال و نیز آزادی جز وقتی بر اصل ثنویت و به قدرت تعریف می شود - که تعریف آزادی به ضد خود، به قدرت، است، سخت کم شمار هستند.

• در جهان امروز، از جمعیت روی زمین، بسا ۵ درصد نمی توان سراغ کرد که بدون دین زندگی کند. بقیه این جمعیت عظیم به دینی از دین ها متدین هستند. آنها هم که دین ندارند، اندیشه راهنمایی دارند. بنا بر این، تحقیق در باره بیان آزادی و ابراز آن، کار اصلی در زدودن ضد فرهنگ قدرت و گسترش فرهنگ آزادی است. با وجود این،

- تحقیق هایی که در باره اصول راهنمای اسلام، استبداد فراگیر و ستون پایه های آن، حقوق انسان، عدالت بمثابه میزان و بر اصل موازنه عدمی، عقل آزاد و نقد فلسفه عقل که قدرت را مدار کار عقل می کند، نقد منطق صوری و دیالکتیک و مطالعه پدید آورنده های تبعیض ها میان زن و مرد و قومها و ملتها و نژادها ... انجام گرفته اند، در دنیای اسلام، امکان انتشار نمی یابند. کتاب اصول راهنمای اسلام به زبان فرانسه انتشار یافته و حقوق انسان در قرآن این اقبال را داشته است که به زبانهای فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و صربی و سوئدی انتشار یابد. به ایتالیایی نیز ترجمه شده و منتظر چاپ و انتشار است. اما اگر تخطئه اسلام از تبلیغات وسیع برخوردار می شود، این دو کتاب، گرفتار سانسور سکوت هستند.

سانسور بیان آزادی اگر نبود، کجا بن لادن و بوش و خامنه ای پیدا می شدند و کسی با عنوان بنوای شانزدهم پاپ می شد و اسلام را با خشونت برابر می کرد و عمل او توجیه جنگ غرب با دنیای اسلام و تجدید جنگهای صلیبی، ارزیابی می شد؟ بدین خاطر بود و هست که

۱۲/۵ در کنگره گفتگوی فرهنگها در شهر مولیانو ونتو، در ایتالیا در اردیبهشت سال ۸۲، تدابیری برای گفتگوی فرهنگها پیشنهاد کردم. از این تدابیر، تدبیر روش های ترک اعتیاد به ضد فرهنگ قدرت را در ایران، تجربه کرده بودم. کودتای خرداد ۶۰ می گوید که بر سر این تدبیر تا چشم پوشیدن از مقام و ... و جان ایستادم. زیرا تجربه می آموخت که بدون مبارزه با این اعتیاد که از یک مرجع تقلید، یک خون ریز ساخت، تجربه انقلاب به نتیجه نمی رسد. اما ترک این اعتیاد نیاز به سیاستی جهانی داشت که مدیریت مردم سالار جهان و مبارزه با اعتیاد به قدرت و بنا بر این تبعیض ها در مقیاس جهان را میسر کند. بدین قرار گفتگوی فرهنگها در ستایشهای این از آن و آن از این خلاصه نمی شود. این ستایشها با بکار بردن منطق صوری، به قصد ناچیز کردن فرهنگها در عرف و عادت و رسوم، اغلب عناصر ضد فرهنگ قدرت و دین های از خود بیگانه در بیان قدرت است. گفتگوی فرهنگها، تشخیص عناصر ضد فرهنگ در فرهنگها، تشخیص بیان های قدرت و پیشنهاد روشهای خشونت زدائی و یا درمانها برای ترک اعتیاد به عناصر ضد فرهنگ قدرت، هستند. همراه با آن، می باید بیانهای آزادی را جست و در جریان آزاد اندیشه ها در مقیاس جهان، موضوع گفتگو کرد.

هرگاه در سطح جامعه خود، همانند دوران مرجع انقلاب ایران، این دو تدبیر را پی بگیریم و ستون پایه تبعیض ها را، به یمن آزاد کردن انسان ایرانی از اعتیاد به مصرف عناصر ضد فرهنگ قدرت آزاد کنیم، بسا بتوانیم در سطح

جامعه جهانی، تجربه موفقیتی را پی بگیریم. در حقیقت، در اغلب جامعه‌ها، یکچند از تبعیضها را قانون‌ها الغاء کرده‌اند، اما برجایند. زیرا پدید آورنده تبعیض‌ها یعنی ضد فرهنگ قدرت (= زور) برجا است. هرگاه تبعیضها را از میان برداریم و افق عقل را تا بی کران هستی باز کنیم، چنانکه جهان و آینده‌های دور نیز در قلمرو آن قرار گیرند، می‌توانیم پدید آورنده جهانی نو شویم و بدان توانا خواهیم شد که مردم جهان را از زیست آزاد در طبیعتی سرسبز برخوردار گردانیم.

### ۱۳ - تدبیرها بقصد جلوگیری از بازسازی ستون پایه‌ای که نقش جستن قدرت خارجی بمتابه تکیه گاه استبداد وابسته، در سیاست داخلی و خارجی کشور است :

یازدهمین ستون پایه هر قدرت حاکمی را قدرتهای خارجی تشکیل می‌دهند. دولت استبدادی بر ستون پایه‌های داخلی و خارجی بنا می‌گیرد. از این رو، قرار نگرفتن یک کشور در روابط مسلط - زیر سلطه نیاز به اجرای برنامه‌ای دارد تا که استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی (نظام اجتماعی باز و تحول پذیر) و فرهنگی حاصل آید. به ترتیبی که نیروهای محرکه در جامعه بطور مستقل بکار افتند و جریان رشدی را پدید آورند که، در آن، توانائی جامعه به تولید نیروهای محرکه و بکار گرفتن آنها در رشد، فزون تر شود :

استقلال بمعنای آزاد شدن از روابط مسلط - زیر سلطه، به جانشین کردن دینامیک‌های سلطه با دینامیکهای استقلال نیاز دارد. در دوران مرجع انقلاب، غیر از تدبیرها که پیش از این برشمرده شدند، این تدبیرها نیز به عمل درآمدند :

۱۳/۱ - پیشنهاد سیاست جهانی بمعنای مدیریتی در سطح جهان با شرکت نمایندگان جامعه‌های آزاد برای مهار ماوراء ملی‌ها و تغییر رابطه انسان و اقتصاد به ترتیبی که اقتصاد در خدمت انسان قرار گیرد. به سخن دیگر، نیروهای محرکه هر جامعه در خود آن جامعه، در رشد، بکار افتند و

الف - جهانیان از دو جبر بیاسایند :

یکی جبر پیشخور کردن و دیگری جبر از پیش متعین کردن آینده. دانستنی است که غرب به هشدار نسبت به این جبر اعتناء نکرد و امروز، گرفتار این دو جبر و جبر استبداد فراگیر سرمایه داری، از خود می‌پرسد : چه باید کرد؟! و ب - طبیعت از مرگی برهد که ولایت مطلقه سرمایه داری بدان محکومش کرده است .

این پیشنهاد، فراخانای سیاست داخلی و خارجی را به ترتیبی معین و مشخص می‌کند که در سیاست داخلی و خارجی، پای قدرت خارجی به میان کشیده نشود. از این دید،

• گروگانگیری نقض استقلال ایران و عملی به قصد محور کردن قدرت امریکا در سیاست داخلی و خارجی بود و می‌باید با آن مخالفت می‌شد. محاصره اقتصادی و جنگ و سرکوبهای خونین و استقرار استبداد جنایت و خیانت و فساد گستر که حضور مستمر قدرت امریکا در سیاست داخلی را اجتناب ناپذیر می‌کردند، محک دو تدبیر و دو تجربه شدند :

یکی تدبیر گروگانگیری که بواقع، بیرون کردن مردم از صحنه و برقرار کردن رابطه سه ضلع مثلث زور پرست با یکدیگر بود. عقل قدرت مداری که این تدبیر را ساخته بود، محاصره اقتصادی و جنگ را رابطه قوا با قدرتهای منطقه و جهان تلقی می‌کرد که با استقرار استبداد مساعد است. و دیگری با گروگانگیری و محاصره اقتصادی و جنگ مخالف بود. زیرا موازنه عدمی را آزاد شدن از روابط قوا با قدرتهای خارجی و بیرون آمدن از روابط مسلط - زیر سلطه به قصد موفق کردن تجربه مردم سالاری و باز و تحول پذیر کردن نظام اجتماعی، می‌دانست و می‌داند .

رویارویی دو تمایل، یکی تمایل آماده برای به اجرا گذاشتن برنامه بازیافت استقلال و آزادی و دیگری زورپرستانی (خط سید ضیاء) که انقلاب را فرصتی برای استقرار استبداد خویش می‌شمردند، روز مره شد : تمایل جانبدار استقلال و آزادی، در باره گروگانگیری،

هشدار داد که کار به تسلیم می کشد و ثروتی عظیم و فرصتی مغتنم از دست ایران بدر می رود. به هشدار بسنده نکرد و تمام کوشش خویش را بکار برد تا مسئله ای را که زور پرستان ساخته بودند، حل کند. در کتاب «خیانت به امید» دفاعاتی که مشکل گروگانها را به حلی موفقیت آمیز رسانده ولی آقای خمینی، در واپسین مرحله، مانع شد را شماره کرده ام. پس از آنکه آقای خمینی و دستیارانش با گروه ریگان و بوش معامله پنهانی کردند، درجا، گروگانها «بونجل» شدند و می باید از سر باز می شدند! چون او ۴ شرطی را اعلان کرد که وزارت خارجه امریکا تهیه کرده بود، به او نامه نوشتم که چرا مانع شدید با شرایط مساعد مشکل حل شود که حالا با این شرایط موافقت کنید؟ هنوز هم می توان مشکل گروگانها را، با سرعت لازم و با شرایط بهتر، حل کرد. غافل از این که زورپرستان پایان گرفتن بحران در شکست را با تصرف دولت و استقرار استبداد، سازگار می یافتند.

• جنگ - که مانع اجرای برنامه استقلال و آزادی می شد و بیشترین کوشش برای جلوگیری از آن بکار رفت - می توانست روی ندهد هرگاه زورپرستان با گروگانگیری و محاصره اقتصادی که گروگانگیری را در پی آورد و متلاشی کردن ارتش و تحریکات روزمره در خاک عراق، زمینه آن را فراهم نمی آوردند. با وجود این، مجریان برنامه استقلال و آزادی بنا را بر این گذاشتند که زمان جنگ را کوتاه و در کوتاه مدت شرایط پیروزی، در آن را فراهم آورند. به یمن استمداد از وطن دوستی و هشیار کردن وجدان ایرانیان به خاصه های ایرانیت، در جنگ، بکاری موفق شدند که سران ۸ کشور اسلامی آن را معجزه خواندند. در ششمین ماه جنگ، امکان پایان جنگ در پیروزی، فراهم آمد. برای جلوگیری از پایان پیروز جنگ، آقای خمینی و دستیاران زورپرستش در انجام واپسین مراحل کودتای خزنده شتاب کردند. و از خرداد ۱۳۶۰، سرکوب شدید داخلی را بر جنگی افزودند که نعمت می شمردند و بقصد ادامه دادن آن کودتا کرده بودند. جنگ را نیز در شکست و با سرکشیدن جام زهر به پایان بردند.

از عصر قاجار تا دوران مرجع انقلاب، بسا هیچگاه دو تدبیر متضاد، از سوی دو جریان، یکی جریان استقلال و آزادی و دیگری جریان استبداد و وابستگی، چنین شفاف، به تجربه در نیامده و نتایج خویش را بیار نیاورده بودند. به ترتیبی که دیگر بر کسی پوشیده نیست هرگاه گروگانگیری انجام نگرفته بود و روابط ایران با انیران بر اصل موازنه عدمی برقرار می گشت، ایرانیان نه محاصره اقتصادی و نه جنگ و نه استبدادی تا این اندازه انحطاط آور را به خود می دیدند.

۱۳/۲ - باز یافت موقعیت ایران در بزرگ ترین حوزه تمدن و فرهنگ جهان، از راه

الف - پیشنهاد اسلام به مثابه بیان آزادی و حقوق انسان و حقوق جمعی به قصد برانگیختن جامعه های مسلمان بر بازجستن استقلال و آزادی خویش و فعال کردن نیروهای محرکه در رشد خود. و

ب - خشونت زدائی در سطح جهان با در اختیار نهادن الگوی انقلابی که گل را بر گوله پیروز کرد تا که جنبشهای همگانی به عمر رژیمهای استبدادی وابسته پایان دهند.

ج - بطور مشخص، مخالفت با سلطه روسیه بر افغانستان و فراخواندن مردم افغانستان به استقامت مستقل در برابر ارتش مهاجم روسیه.

در مورد افغانستان نیز، رویارویی دو تمایل در شفافیت انجام گرفت:

پاسخ آقای خمینی به سفیر روسیه، چراغ سبز حمله به افغانستان تلقی شد. در برابر، مخالفت بی خدشه بنی صدر با هجوم قوای روسیه به افغانستان و کمک به مقاومت مردم افغانستان و دعوت از آنها به پذیرفتن اسلحه و پول از امریکا و نیفتادن در مدار بسته تقابل دو ابر قدرت آن روز، دو تدبیری هستند که هریک نتایج خود را در معرض دید مردم ایران و مردم افغانستان و نیز مردم روسیه قرار داده اند.

۱۳/۳ - الغای قراردادهای ناقص حق حاکمیت ایران با امریکا و روسیه. قرارداد ۱۹۲۱ با روسیه «شوروی» و قراردادهای امنیت متقابل با امریکا بر اصل «حاکمیت محدود» ایران تهیه و تحمیل شده و مغایر استقلال ایران بودند. در مقام وزیر خارجه این قراردادها را، پس از رساندن لغو آن به تصویب شورای انقلاب، لغو کردم.

۱۳/۴ - رد پیشنهاد روسیه «شوروی» در باره امضای پیمان امنیت خلیج فارس با روسیه. با قبول این پیشنهاد، روسیه در خلیج فارس حضور نظامی پیدا می کرد. همزمان، اتخاذ تدابیر برای جلوگیری از حضور نظامی امریکا در خلیج فارس.

بعد از کودتای خرداد ۶۰، این تدابیر بلا اجرا شدند و امریکا در خلیج فارس حضور نظامی یافت .  
۱۳/۵ - پیشنهاد سیاست خارجی که به اروپا امکان دهد نقشی مستقل از قدرت امریکا در جهان برعهده گیرد و از نقش دو ابر قدرت در سیاست جهانی کاسته شود .

۱۳ / ۶ - از آنجا که سلطه گران غرب ، زمانی بنام « استعمار » و وقتی بنام مبارزه با « کمونیسم بین الملل » ، سلطه گری خویش را موجه می کردند و روسیه « شوروی » نیز بنام مبارزه با « امپریالیسم جهانی » برای کشورهای تحت سلطه خود، « حاکمیت محدود » قائل بود، پیشنهاد روابط بین المللی بر اصل اصیل حقوق ملی هر کشور ضرورت داشت . از آنجا که بعد از کودتای خرداد ۶۰، مداخله بنام حقوق انسان و « جنگ پیشگیرانه » و « جنگ با تروریسم » ، توجیه گر سلطه جوئی امریکا و روسیه ( از جمله در چچنی ) گشته است . بجا است، مواد سیاست خارجی را که در دانشگاه کیل پیشنهاد کرده ام ، در این جایاوم و بدان ، تدابیر پیشنهادی و اجرا شده را کامل تر کنم :

۱۴ - تدبیر در قلمرو سیاست خارجی به قصد جهان شمول کردن رعایت حقوق انسان و حقوق ملی کشورها :

با وجدان به این واقعیت که تجاوز به حقوق انسان با زور انجام می گیرد، بنا بر این، بکار بردن زور به این تجاوز پایان نمی بخشد، تدابیر زیر پیشنهاد می شوند. با به اجرا گذاشتن این تدابیر، می توان به تحول از نظام اجتماعی بسته به نظام اجتماعی باز مدد رساند:

۱ - قطع روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی سلطه گر - زیر سلطه با دولتهای استبدادی و متجاوز به حقوق بشر، با هدف استقلال و آزادی جستن ملتهای زیر سلطه یا اعتراف به این حقیقت که دولتهای استبدادی فرآورده روابط سلطه گر - زیر سلطه هستند. بنا بر این،

۲ - پایان بخشیدن به دوران تقدم « منافع و مصالح » و استوار کردن روابط بین المللی بر حقوقی با تعریفهای شفاف و پذیرفتن اصل برابری ملتها در حقوق.  
تدبیر دهم، این تدبیر را کامل خواهد کرد.

۳ - ترک روش کنونی مجهز کردن رژیمهای استبدادی به اسلحه، از راه مستقیم ( فروش رسمی اسلحه ) و از راه غیر مستقیم ( فروش از راه دلالت ) و نیز عدم حمایتهای سیاسی و اقتصادی از آنها که دست نشانده اند.

۴ - شفاف کردن روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود و پایان بخشیدن به « دیپلماسی پنهان » . تن دادن به این واقعیت که حقوق ذاتی حیات انسانند و چاره در برقرار کردن جریان آزاد اطلاعات و اندیشه ها و آگاه کردن انسانها از حقوق خویش است.

۵ - الغای تبعیضهایی که قدرتهای مسلط، بسود خود برقرار کرده اند. مداخله نظامی ترجمان تبعیض بسود مسلط است. اما الغای تبعیضها ( از جمله قراردادهای نفتی، روابط بازرگانی نابرابر و...) که به سود غرب مسلط و به زیان ملتهای ما برقرار شده اند و تبعیضها که بسود اسرائیل برقرار شده اند، از اسباب عمده استقرار استبدادها در کشورهای ما هستند. چه کسی نمی داند که اینگونه تبعیضها بدون استبدادهای وابسته برقرار کردنی نیستند؟

۶ - دست کشیدن از دست آویز کردن حقوق بشر و از حاشیه سیاست خارجی به متن آوردن آنها. یعنی مخالفت قاطع با تجاوز به حقوق بشر در همه جا و همه وقت. خواه متجاوز دولت روسیه باشد در چچنی و یا رژیم سعودی ( کلید دار انبار عظیم نفت ) باشد در عربستان و یا اسرائیل باشد در فلسطین و یا ملاتاریا باشد در ایران و یا امریکا باشد در عراق و افغانستان و... و خود امریکا ( قانون اجازه شکنجه به عذر مبارزه با تروریسم، یکی از تجاوز به حقوق انسان است )

۷ - تأمین امنیت خارجی ملت هائی که گرفتار استبداد هستند: وارونه کاری را که غرب به سرکردگی امریکا در طول مدت محاصره اقتصادی و در جنگ با مردم عراق نمود، باید کرد. توضیح اینکه ملت‌های تحت استبداد را باید مطمئن کرد که از بیرون، هیچگونه تهدیدی متوجه آنها نیست. ملتی که اطمینان پیدا کند،

الف - استبداد حاکم از بیرون حمایت نمی‌شود و

ب - در صورت قیام، از حمایت وجدان جهانی برخوردار می‌شود و استبداد متجاوز به حقوق مردم تحریم عمومی می‌شود و

ج - دولت‌های مدعی جانبداری از حقوق انسان و حقوق ملت‌ها، به جای قدرتمداری، در روابط خارجی خود، حقوق مداری را روش می‌کنند و در قیام، برای آزاد شدن، تردید نمی‌کنند.

۸ - ترک رویه تحمیل الگوی خود به دیگران. دیروز نقش استعمارگر در «برخوردار کردن» استعمار زده‌ها از «فرهنگ برتر» غرب بود و امروز، «صدور انقلاب دموکراتیک» از راه «جنگ کلی» روش کار ائتلاف بنیادگراها و محافظه کاران جدید حاکم بر امریکا شده است. این واقعیت که لیبرالیسم مسلط، لیبرالیسم از نوع زیر سلطه را صادر می‌کند و لیبرالیسم زیر سلطه فقر و خشونت افزا است، بر جهانیان عیان است. آقای بوش بیهوده می‌خواهد تجربه شده را تجربه کند.

۹ - برای آنکه نظام جهانی مردم سالار پیدا کنیم و سیاست جهانی توانا به اداره جهان، در صلح و آزادی و به زیستی را میسر بگردانیم، می‌باید تعریف‌های آزادی، استقلال، حق، عدالت و... شفاف بگردند و برای همه اعضای جامعه جهانی یک معنی را داشته باشند تا رهایی از سلطه قدرت (= زور) در همه جای جهان ممکن شود. هیچ حقی وجود ندارد که یکی داشته و دیگری فاقد آن باشد. با آنکه قدرتمدار همه حقوق را از آن خود و همه تکالیف را از آن ضعیف می‌انگارد، اما هرگاه به حقوق و نه منافع عمل کند که از آن خود می‌داند، از سلطه گری و زور گوئی آزاد می‌شود:

سرمایه داری لیبرال آن توان تخریبی را دارد که تا این زمان، هیچ نظام اجتماعی - اقتصادی نداشته است. در این نظام جهانی که بنایش را بر پیشخور کردن و از پیش متعین کردن آینده است، در جامعه‌های زیر سلطه است که نیروهای محرکه بیشتر از هر جای دیگر تخریب می‌شوند. مغزهاشان به غرب مهاجرت می‌کنند، منابع طبیعی‌شان به غرب صادر می‌شوند و سرمایه هاشان نیز به غرب فرار می‌کنند. همین اندازه که غرب تضمین کند

الف - سرمایه‌های غارت شده را به دولت‌های مردم سالار، بمحض تشکیل، باز می‌گرداند. و

ب - امکانات فنی در اختیار ملت‌های آزاد شده می‌گذارد تا بتوانند اقتصادی ملی، رشد یاب و توانا بر بکارگرفتن نیروهای محرکه، ایجاد کنند. و

ج - موافق اتخاذ تدابیری در سطح جهان است تا که مغزها از منزلت و حقوق کافی برای کار در جامعه‌های خود برخوردار شوند، در تحول جامعه‌ها، کاری را انجام داده است که هیچ ارتشی به انجام آن توانا نیست.

۱۰ - ترک «منافع و مصالح ملی» بعنوان مبنای سیاست خارجی. «منافع و مصالحی» که ضد حقوق بشر و حقوق ملی ملت‌ها هستند. «منفعت» بیانگر دلخواه قدرت سلطه گر و تعریفش نیز با این قدرت است. چرا حکومت آقای بوش «صدور مردم سالاری» را با رها کردن «منافع ملی» و قبول حقوق ملی با تعریفی شفاف و قابل قبول برای تمامی ملت‌ها و قابل اجرا از سوی همه، شروع نمی‌کند؟ و اصل عدم تعارض حقوق ملی با حقوق بشر و بستگی داشتن عمل به یکی از این دو حقوق به عمل به دیگری را نمی‌پذیرد و به اجرا نمی‌گذارد؟

۱۱ - ترک این دروغ که گویا «هدف وسیله را توجیه می‌کند»، در سیاست خارجی، و پذیرفتن و بکار بستن این راست، که «هدف در وسیله بیان می‌شود». بنا بر این اصل، روش حق، حق است نه زور. چه کسی تردید دارد که تنها همین یک تدبیر، انقلابی بزرگ در روابط بین المللی است؟ در حقیقت،

۱۲ - نخستین اثر آن، خودداری از جهت دادن به ساختار دولتهای کوچک بر وفق « منافع » دولتهای بزرگ است. تجاوز امریکا به عراق، بنام استقرار مردم سالاری انجام گرفته است. اما استقرار مردم سالاری نیازمند تحولی است که به عمل درآمدن اصول چهارده گانه مردم سالاری را میسر بگرداند و در حقیقت، خود حاصل به عمل درآمدن این اصول باشد. هم اکنون، امریکا مردم سالاری را با دست نشاندهی برابر و بی ارزش کرده است. ادامه روش کنونی که دولت دست نشانده ساختن است، استقرار مردم سالاری در عراق و دیگر کشورهای خاورمیانه را به تأخیر می اندازد. در حقیقت، استقرار مردم سالاری در کشورهای خاورمیانه و در هر جای دیگر جهان، غیر از به عمل درآمدن اصول مردم سالاری، از جمله، نیاز به داخلی شدن دولت و اقتصاد دارد. توضیح اینکه دولتهای استبدادی، بخصوص استبدادهای نفتی، از لحاظ بودجه و دیوان سالاری و ارتش و فرهنگ، خارجی هستند و این جامعه ملی است که وابسته به درآمدهای نفتی، بنا بر این تابع دولت استبدادی نفتی است .

بنا بر این ،

الف - کار با ایجاد یک اقتصاد ملی باید آغاز شود. به تریبی که بودجه دولت برداشتی از تولید ملی بگردد و  
ب - بخش نفت در اقتصاد ملی جذب شود. به تریبی که رابطه اقتصادی دولت با ملت تغییر بنیادی کند و دولت در بودجه خود تابع ملت و وسیله ملت در رعایت حقوق انسان و حقوق ملی و رشد بگردد، دو تدبیری بعمل در می آیند که دولت را از وابستگی به مسلط ها آزاد و تابع جامعه ملی کند و استقرار مردم سالاری و رشد این جامعه میسر می شود.

اجرای این تدابیر تحقق استقلال در تمامی معانی آنست :

- ۱- استقلال بمعنای موقعیت نه مسلط نه زیر سلطه . استقلال در این معنی تحقق پیدا می کند به
  - ۲ - استقلال بدین معنی که هیچ قدرت خارجی شریک یک ملت در ولایت بر خویش نیست و
  - ۳ - استقلال بمعنای ممنوع بودن مراجعه به قدرت خارجی در سیاست داخلی و
  - ۴ - استقلال بمعنای توانائی ساختن یک هویت جمعی در آزادی و در وطن مشترک، در جریان رشد. و
  - ۵ - استقلال بمعنای ولایت جمهور مردم . در این معنی از سوئی با آزادی یک معنی پیدا می کند ( آزادی بدین معنی که هیچ مقامی شریک مردم در ولایت نیست چه رسد به ما فوق مردم شدن و منحصر کردن ولایت در خود و از خود بیگانه کردنش در ولایت مطلقه شاه و فقیه ) و از سوی دیگر، این معنی را می دهد که وجود ستون پایه خارجی قدرت ، بمعنای محرومیت جامعه از استقلال و بنا بر این، از ولایت بر خویش است.
- تحقق استقلال، بدان خاطر که استقلال از آزادی جدائی ناپذیر است، در درون، امکان باز و تحول پذیر شدن نظام اجتماعی و جانشین کردن ستون پایه های قدرت را با ستون پایه های حقوق انسان و حقوق ملی و دولت حقوق مدار، فراهم می آورد :

۱۵ - تدبیرها برای آنکه نظام اجتماعی باز و تحول پذیر شود به تریبی که استقرار ستون پایه های قدرت ناممکن شود :

به تریبی که در قسمت اول این نوشته - که هم گزارش تدبیرهای تجربه شده است و هم ارائه تدبیرهای جدید - خاطر نشان شد، هرگاه اعضای یک جامعه بر آزادی و حقوق خویش عارف و عامل باشند، در آن جامعه، ستون پایه های قدرت استواری نمی جویند . با توجه به این واقعیت، برای آنکه زمین اجتماعی دیگر با استقرار ستون پایه های

قدرت مساعد نگردد، غیر از تدابیری که برای جلوگیری از باز سازی هر یک از ستونها، تجربه شده و پیشنهاد می شوند، تدابیر زیر که در ردیف مهمترین تدابیر هستند، اتخاذ و تجربه شده اند و پیشنهاد می شوند:

۱۵/۱ - استقلال معنای ششمی نیز دارد و آن متکی به نفس بودن و اعتماد به نفس و عرفان بر استعداد های خویش داشتن و بکار انداختن استعدادها است. میزان سنجش استقلال در این معنی، اندازه ابتکار یک شخص و یک ملت است. در جامعه به نسبتی که ابتکارها همگانی تر هستند و میزان ابتکار بالاتر است، استقلال بیشتر است. اهمیت این تدبیر امروز که آقای خمینی و ملاتاریا به اعتماد و امید یک ملت خیانت و در سلب اعتماد ایرانیان از خود، کاری را کرده اند که هیچ استبدادی نکرده بود، بیش از پیش، بر ایرانیان و جهانیان آشکار است. چنانکه در جامعه های دیگر نیز این تدبیر دارد در شمار تدبیرهای با بیشترین درجه اهمیت قرار می گیرد.

بنیادهای ششگانه جامعه می باید بالابردن میزان ابتکار و همگانی شدن آن را هدف شناسند. اما به تریبی که در بخش نخستین این گزارش و پیشنهادها، یاد آور شدم، زیر سلطه از سلطه گر، مرام خود کمتر و خود ناتوان بینی را می گیرد و بسا با القای آن به خود، زحمت سلطه گر را در القای این مرام دروغ، کم می کند.

پیش از عصر تجدد، فلسفه افلاطونی و ارسطویی بکار القای نادانی و ناتوانی در جمهور مردم می رفت. در این عصر، بنام فرهنگ غرب و پیشرفت آن، القای ناتوانی به غیر غربی، ناتوانی از ابداع و ابتکار و خلق نیز افزوده شد:

- فراماسونها ابتکار را ممنوع می شمردند و بر آن بودند که « باید گذاشت غرب ما را آدم کند ». ملکم خان می گفت: ایرانی یک تلقراف نیز نمی تواند بسازد. بعد ها، رزم آراء، در مقام نخست وزیر، در مخالفت با ملی کردن صنعت نفت، سخن ملکم خان را باز گفت: ایرانی یک لولهنگ نیز نمی تواند بسازد.
- رژیم پهلوی، « بنام ترقی »، استبداد خود را توجیه می کرد: مردم خود توانا به رشد نیستند. شاه می باید، ولو بزور ایران را به دروازه های تمدن بزرگ برساند!

- بنیاد دینی که بر غیر مجتهد ابتکار را ممنوع و تقلید را واجب کرده بود و کرده است.
- در سازمانهای سیاسی، رهبران و کادرها مقلدان غرب و اعضاء آلت فعل رهبران و کادرها بودند و هستند.
- در کنار بنیاد دینی که مردم را « گوسفندان خدا » و مقلد و تکلیف مند می شمرد و می شمارد، مدارس جدید، نه بر پایه قوه ابتکار و قوام بخشیدن به اعتماد به نفس، که بر اساس، القای علم به شاگرد، ایجاد شده اند. هنوز که هنوز است، از دبستان تا دانشگاه، دانش آموز و دانشجو از ابتکار ممنوع هستند.

- خانواده محیطی نیست که، در آن، استعداد های کودکان پرورده شود و کودک، با شعور به حقوق و استعدادهای خود، بار آید، بلکه محیطی است که پدر و مادر از راه القای « راه و رسم زندگی خود » کودکان را بار می آورند.
- بنیادهای اقتصادی قدیم که عرصه ابتکارها باید باشند، محیط خالی از ابتکار و تکرار راه و روش آباء و اجداد « هستند. بنیادهای جدید نیز مقلد چشم و گوش بسته کارفرمائی غربی، فاقد جرأت ابتکار در تألیف عناصر، هستند.
- بنیاد فرهنگ که بنا بر حکم فراماسونها و استبداد پهلوی ها، می باید از فرهنگ خودی خالی و از فرهنگ متعالی غرب پر می شد و ابتکار هم ممنوع بود. ملاتاریا همچنان بر اینست که ابتکار ممنوع و خالی شدن از فرهنگ « غیر اسلامی » و پر شدن از « فرهنگ اسلامی » - که در ضد فرهنگ زور ناچیزش کرده و جز فرآورده های ویرانگر زور نیست - واجب است.

- هنر که عرصه خلق و ابتکار در فراخنای ماورای ممکن است، در تقلیدی سخت مبتذل از فرآورده های غرب و وسیله القای عقده خود کمتر و ناتوان بینی و فکرهای جبری جباری گشته است که رمق حرکت را از جامعه می گیرند.

انقلاب بایسته، انقلاب در بنیادهای جامعه و تغییر رابطه انسان با این بنیادها بود و هست:

بنیادها که ارباب های جامعه و نیز زندانهای انسانها هستند ، بر اصل موازنه عدمی می باید تجدید سازمان شوند و در خدمت انسان صاحب حقوق و استعداد در آیند . نوگردانی بنیاد دین ، نوگردانی دولت ، نوگردانی مدرسه ، نوگردانی ... در همان حال که بزرگ ترین انقلاب در طرز فکر ها و رها کردن از اعتیاد به اطاعت از قدرت و خود بزبون انگاری بود و هست، بزرگ ترین انقلاب در بیانهای قدرت ، از دینی و غیر دینی ، از راه پیشنهاد بیان آزادی و بزرگ ترین انقلاب از راه تغییر رابطه انسان با بنیادهای جامعه نیز بود و هست. بخشی از این تدبیر به تجربه در آمد :

۱۵/۱/۱ - مبارزه با مرامها، از دینی و غیر آن، که انسان را فاقد حقوق و استعدادها و بازیچه این یا آن جبر می شمردند و می شمارند و همچنان سرشتش را عجين از ناتوانی و خشونت تبلیغ می کنند ، از دید رهروان راه استقلال و آزادی بزرگ ترین مبارزه ها است و در طول نیم قرن، هیچ از آن غافل نمانده اند .

۱۵/۱/۲ - جرأت نقد فرآورده های فکری و علمی و فنی غرب را به خود دادن و شهامت بکار انداختن استعداد ابداع و ابتکار و خلق زا به خود دادن و بکار انداختن قوه ابتکار و ارائه بیان آزادی و مجموعه ای همآهنگ از تدابیر در ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی که انقلاب ایران ، انقلابی که ، در آن، گل بر گلوله پیروز شد، تجربه موفق آنست . مقایسه انقلاب و تجربه ها که در دوران مرجع انقلاب بعمل آمدند با پندار و گفتار و کردار مقلدان دین از خود بیگانه در بیان قدرت و پیروان ایدئولوژیها که این و آن بیان قدرت بودند، کاری است که نسل امروز، برای یافتن راه و در یافتن ضرورت ادامه تجربه انقلاب تا موفقیت، می باید انجام دهد .

۱۵/۲ - مبارزه با فکر های جمعی جبار :

در دوران شاه « موازنه مثبت » یا توجیه دست نشاندگی امریکا و انگلیس از بیم « کمونیسم بین الملل » و « ایدئولوژی ترقی » دست ساخت امریکا که مردم را ناتوان و رهبری رشد توسط ارتش را واجب می شمرد، فکرهای جمعی جبار اصلی بودند . رژیم شاه به ترقی به قیمت وابستگی تقدم می داد اما تنها نبود . جانبداران استبداد دینی به اسلام خود تقدم می دادند . مارکسیست - لنینیستها به انقلاب اجتماعی به قیمت وابستگی به یکی از قطبهای مسکو و پکن تقدم می دادند . لیبرالها به آزادی تقدم می دادند . این فکرهای جمعی جبار، جامعه را فلج می کردند . بیمن مبارزه شجاعانه با این « فکرهای جمعی جبار » و ارائه اندیشه راهنمایی در برگزیده استقلال و آزادی و رشد بر میزان داد و وداد و معنویت ، جنبش همگانی میسر شد .

بعد از انقلاب ، چون گرایشهای قدرتمدار گمان بردند « خلاء قدرت » پیدا شده است و هریک تقلا می کرد خود آن را پر کند، به سراغ فکرهای جمعی جبار خود باز رفتند . ملاتاریا « اطاعت از آخرین موضع حضرت امام » را فکر جمعی جبار کرد . مبارزه با انواع فکرهای جمعی جبار و مبارزه با آنها - که در مطالعه دیگری با تفصیل آورده ام - تا به امروز ادامه یافته است و همچنان می باید ادامه یابد . تجربه این تدبیر موفق است . نه تنها به این دلیل که کار آقای خمینی را بجائی رساند که بگوید : ۳۵ میلیون بگویند بله من می گویم نه، بلکه هربار که در درون و یا بیرون از مرزها، زورپرستان وابسته کوشیده اند، فکر جمعی جباری را ایجاد کنند، به یمن نقد، ناتوان شده اند و بی اعتباری « فکر » هاشان عیان گشته است .

۱۵/۳ - تعمیم امامت بمعنای بازشناسی قوه رهبری برای همه انسانها و باز نایستادن از تکرار این آموزش قرآن که « هرکس خود خویشتن را رهبری می کند » و مبارزه پی گیر با این « فکر جمعی جبار که « مردم کسی را می خواهند جلو بیفتند تا آنها به دنبال او به حرکت در آیند » و گرفتار وسوسه رهبری مردمی نشدن که گویا آماده ایفای نقش گوسفند و افتادن پشت سر رهبر هستند و فراخواندن مستمر مردم به بکار انداختن قوه رهبری فطری خویش ، یعنی امام شدن ( = با قرار گرفتن در آینده و در حال عمل کردن )، تدبیری است که از قرنهای بدین سو، بسا این نخستین بار است که در ایران تجربه می شود . هرگاه نسل انقلاب و نسلهای بعد از انقلاب ، اگر نه همه، گروهی



همچنان به این تدبیر عمل کنند و ایرانیان را به تجربه کردن آن فرا بخوانند ، بسا مردم سالاری بر اصل مشارکت ، به معنای کامل کلمه ، در ایران استقرار خواهد جست و ، به ایران ، موقعیت پیشآهنگ در جهان را خواهد بخشید . چنین بود و هست کارنامه اندیشه و عمل جمعی که بر آن بود و هست که نگذارد تجربه انقلاب ایران در نیمه رها شود و به سرنوشت دو جنبش همگانی نیمه تمام مشروطیت و ملی کردن نفت گرفتار آید . این جمع نخستین جمع ایرانی نیز هست که مثلث زورپرست ، از هر سو بر آن آتش هستی سوز افروخت . با وجود این ، استوار و نستوه ، تجربه کردن تدبیرها را پی گرفت و آتش ها بر آن سرد شدند و می شوند .

## پاسخهای آقای بنی صدر به پرسشهای مجله آرش : اصول راهنمای جنبش همگانی

آقای پرویز قلیچ خانی گرامی

با سلام .

در پاسخ به پرسشهای شما ، عرض می کنم :

با مقدمه شما - « امروز در غیاب جنبش طرفدار آزادی و عدالت اجتماعی مردم ایران ، برخی از افراد یا نیروهای سیاسی ، جهت مقابله با رژیم جمهوری اسلامی ، بر تجربه مصدق به عنوان الگو تکیه می کنند » - موافق نیستم . زیرا بدیل را نمی توان در اتحاد چند گروه ناچیز کرد :

\* بدیل اندیشه راهنما و هدف میباشد که وجود دارد : بیان آزادی بر اصولی که نهضت های ایرانی از آنها پیروی کرده اند ، وجود دارد . اگر به این واقعیت توجه کنیم که بیانهای قدرت و تمایلهای زور پرست بی اعتبار شده اند و در هر سه گرایش زورپرست ، شاهد فروکاستن جریانهای سیاسی به فرقه هائی هستیم که برای حفظ اعضای رنگ شده خویش نیز ناگزیرند حصار از ترس ها و سانسورها بسازند و به هر حیل آنها را در دنیای مجازی که برایشان ساخته اند ، نگاه دارند ، بدیل آزادی را بسی توانا تر از هر زمان می یابیم .

\* بدیل ، مردم کشور هستند که هم باید آزادی را انتخاب کنند و هم یکایک حقوق خویش را به عمل درآورند و هم بمثابة جامعه ملی بر حقوق ملی خویش عارف شوند و این حقوق را در باز و تحول پذیر کردن نظام اجتماعی - سیاسی خود بکار گیرند و هم اعتماد به نفس پیدا کنند و خویشان را به زندگی در مردم سالاری توانا ببینند . هرگاه روشنفکران موافقت و مخالفتهای تعصب آمیز و به ندرت غیر تعصب آمیز را رها کنند و کار خویش را مبارزه با ابهام ها و بیرون کشیدن واقعیت ها و حق ، از پوششهای دروغ و مجاز بگردانند و به روشن و شفاف کردن اندیشه ها و شفاف کردن اطلاعات و جریان دادن اندیشه ها و اطلاع ها پردازند ، تا آنها ، همانگونه که هستند ، در اختیار مردم قرار گیرند ، بدیل اول که مردم هستند ، با آگاهی شفاف بر حقوق انسان و حقوق ملی و توانا و آماده برای زندگی در جامعه ای باز ، وجود قطعی پیدا می کند . کارهایی که در این قلمرو انجام گرفته اند ، نتایج سخت درخور توجه ببار آورده اند و می باید ادامه پیدا کنند .

\* در « بدیل طرفدار آزادی و عدالت اجتماعی » ، آزادی و عدالت اجتماعی هم عرض نیستند . آزادی چون علم ، هدفی است که خود روش خویش است . اما هدفی به اسم عدالت به تصور نیز نمی آید . عدالت میزان است . برای مثال ، برای این که بدانیم ما آزادی را روش کرده ایم ، میزانی لازم است تا اندازه انطباق پندار و گفتار و کردار ما را با آزادی معین کند . در اینجا ، محتوای میزان ما ، آزادی است . چنانکه هرگاه علم را هدف و روش کنیم ، ترازوی

عدل ما علم می شود. در امتحان نیز آموخته های ما را با علم می سنجند. و باز برای این که بدانیم ما چه اندازه به حقوق خویش عمل می کنیم، میزان ضرور است و این میزان عدالت، حقوق انسان هستند. و هرگاه مراد شما از عدالت اجتماعی، برابری (= تعریف عدالت به برابری) باشد، میزان عدل، تعریف شما از برابری می شود. و هرگاه تعریفهای موجود از عدالت را کافی نیابید و برای مثال، عدالت را تمیز هر آنچه از خود هستی طبیعی دارد از آنچه از خود هستی ندارد و قدرت (= زور) و فرآورده های زور (ستمها) هستند، باز عدالت میزان و خط تمیز با هستی از بی هستی می شود.

بدین قرار، از خوش اقبالی، عدالت میزانی است که همه روز، در سنجش پندار و گفتار و کردار خویش باید بکار بریم. هرگاه وزنه هائی که در این ترازو بکار می بریم، تعریف روشن و دقیق نداشته باشند، میزان کارائی بایسته را پیدا نمی کند. اگر عدالت را تمیز بود از نبود (= فرآورده های زور) تعریف کنیم، ترازوی دقیقی را یافته ایم که کار سنجش را آسان و شفاف و دقیق می کند.

از فریبهای بزرگ همه دورانها و از رایج ترین آنها، یکی میزان را هدف کردن و ترازوی سنجش اعمال انسان و گروههای انسانی را از میان برداشتن است. در انقلاب ایران نیز چون عدالتی که باید میزان باشد، هدف شد، از میان برخاست و به آینده های دور دست وا گذاشته شد و راه برای بازسازی استبداد آماده گشت. برای آنکه از وسعت و شدت فریب نیک آگاه شویم، یادآور می شود که مسلمانان، از دیرباز، اصل عدالت بمثابه میزان را از یاد برده اند و در ذهن آنها عدالت هدفی گشته است که تحقق آن موکول به قیام مهدی موعود است. از جنبشهای ایرانی نیز که در قرن بیستم روی دادند، یکی را نیز نمی یابید که عدالت را میزان شناخته و از آغاز، پندار و گفتار و رفتار خویش را بدان سنجیده باشد. این فریب از آن رو ممکن گشته است که در جنبشها، قدرت هدف شده است و بدیهی است میزان شدن عدالت، قدرت طلبی را ناممکن می کند.

بدین قرار، نه بدیل که جریان اندیشه ها است که وجود ندارد. و گرنه، وجدان جمعی بر تعریفهای شفاف اصولی چون استقلال و آزادی و رشد و عدالت می باید بوجود آمده باشد. تعریفهای شفاف یعنی تعریفهایی که با یکدیگر تعارض نداشته و ناقض یکدیگر نباشند و کاربردهاشان همگانی و قابل سنجش به میزان عدالت باشند. برای مثال، عدالت اجتماعی میزانی بگردد که با آن، از آغاز، بتوان در هر چهار بعد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، تغییرها را سنجید، بتوان از انحراف پیشگیری کرد، بتوان تدابیری سنجید و تغییرهایی که بعمل می آیند را تجربی یعنی اصلاح پذیر گرداند و، به میزان عدالت، اصلاح کرد.

هرگاه این میزان در همگرایی آنها بکار رود که خویشان را جانبدار آزادی می دانند، دیگر مشکل نیست حساب جویندگان قدرت و وابسته به قدرت (ایرانی و انیرانی) را از حساب کسانی که در پندار و گفتار و کردار، مستقلند و آزادی می جویند، جدا و، بدین کار، این جزء از اجزای بدیل را هم، متحقق گرداند.

پس از این یادآوری، در پاسخ به پرسشهای شما عرض می کنم. در ۷ پرسش شما، تنها آخری می تواند به اصل استقلال ربط داشته باشد. جای پرسشهایی که به رشد ربط داشته باشند، رشدی که قوام مردم سالاری بدانست، خالی است. هر چند پرسشهایی که به آزادی ربط پیدا می کنند، به رشد نیز مربوط می شوند.

اما آزادی و استقلال از یکدیگر جدائی ناپذیرند و این دو را هم از رشد نمی توان جدا کرد و هرگاه بر میزان داد و وداد، این اصول را تعریف و هدف و روش کنیم، تصویری از سیر تکاملی اندیشه راهنمای جنبشهای همگانی ایرانیان، در اصول راهنما، یافته ایم. پاسخهای خود را، با توجه به این سیر، عرض می کنم:

۱ - می نویسد و می پرسید: آیا به نظر شما استراتژی حکومت دکتر مصدق و به صورتی عام تر، استراتژی « نهضت ملی»، می تواند الگویی برای جنبشهای دموکراسی خواهی امروز ایران باشد؟ پاسخ عرض می کنم: آری و جز این نمی تواند باشد. زیرا

۱/۱ - استقلال و آزادی و رشد اصول راهنمای مردم سالاری هستند. از دید این جانب، مردم سالاری گرفتار فساد می شود، هرگاه عدالت اجتماعی بمثابه میزان، در کار نیاید. زیرا، به تدریج، قدرت جانشین آزادی می شود و هدف هر فرد دستیابی به شکلی از اشکال قدرت (مقام و پول و...) می گردد و کار به جایی می رسد که امثال «بوش» و «برلوس کنی» زمامدار می گردند.

۱/۲ - مشارکت مردم در رهبری خویش، مستقیم یا از راه انتخاب و یا تلفیقی از دو بقصد گذار به مشارکت همگان در رهبری، رکنی از ارکان مردم سالاری است. اما این مشارکت نیاز به آن دارد که اصول بالا، راهنمای پندارها و گفتارها و کردارها بگردند و میزان عدالت، انحراف از آن را بدست دهد.

۱/۳ - تفکیک ناپذیر دانستن این اصول و تهیه برنامه ای که ترجمان این اصول باشند و به مدد میزان عدالت اجتماعی، از انطباق برنامه با اصول، اطمینان همگانی حاصل شود و همگان را به شرکت در اجرای برنامه توانا سازد، بیش از همه، بکار ایران امروز می آید.

از راه مثال، یادآور می شوم: در روابط سلطه گر - زیر سلطه، دولت ایران که استبدادی می بود و خود را مالک کشور و مردم می شمرد، بتدریج، خارجی می گشت و امروز، دولت ایران بیشتر از هر زمان دیگر، در بودجه خود، در دیوان سالاری خود، در نیروهای مسلح خود و در ایدئولوژی واقعی خود خارجی گشته (= نماینده قطب مسلط در جامعه ایران و عامل انتقال نیروهای محرکه به قطب مسلط و تخریب نیروهائی که نمی تواند صادر کند) و بزرگ ترین مانع رشد ایران، آنهم در مناسب ترین فرصتهای تاریخی شده است.

از دوران قائم مقام فراهانی تا دوران مرجع انقلاب ایران، جنبشهایی که بر اصول استقلال و آزادی و رشد برخاسته اند، تغییر رابطه دولت با ملت و به تابعیت ملت درآوردن دولت - که بدون این انقلاب، مردم سالاری تحقق نمی یابد - یعنی تغییر رابطه دولت با قطبهای جهانی مسلط را هدف کرده و بدان پرداخته اند. شگفتا! این مهمترین مسئله ایران در طول تاریخ، این واقعیت که ایرانیان دولت را همواره بیگانه می دانسته اند و پیش و پس از اسلام در پی دولتی بوده اند و هنوز هستند که «مال مردم» باشد، کمترین توجه گروههای سیاسی را به خود جلب نمی کند! و این گروهها غافل هستند که این بی توجهی، بنا بر میزانی که عدالت است، گویای بی اعتنائی کامل آنها به استقلال و آزادی و، بنا بر این، به مردم سالاری است. بیانگر ششادنگ مجذوب قدرت شدن آنها است.

۲ - می نویسد و می پرسید: مصدق عملاً به مخالفت با نظام سلطنتی برخاست. در حالی که امروز جمهوریخواهی یک واقعیت روشن و حتی تثبیت شده در جنبش آزادی خواهی مردم ایران است. در این باره چه نظر دارید؟ آیا تأکید بر جمهوری مهم است یا نه؟ در پاسخ عرض می کنم:

۲/۱ - قول شما در باره عمل مصدق، تمام واقعیت را در بر نمی گیرد. همانطور که در پاسخ به پرسش اول شما خاطر نشان کردم، در انتقال حاکمیت به مردم که جوهر جمهوریت را تشکیل می دهد، قدم بس بزرگ را مصدق برداشت. اگر نه، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چرا روی داد؟ گرچه جمهوریخواهی امروز یک واقعیت است اما ولایت جمهور مردم هنوز تحقق پذیرفته است. بنا بر این، استقرار این ولایت (= حاکمیت بر میزان داد و وداد)، هنوز در دستور کار هر جمهوریخواهی است.

۲/۲ - جمهوری خواهی در شکل دولت خلاصه نمی شود. زیرا، جمهوریت را در بر می گیرد: الف - حق برابر مردم کشور بر اداره کشور و رهبری جامعه ملی و ب - داخلی شدن و تابع ملت گشتن دولت و ج - مردم سالار شدن دیوان سالاری و قشون و د - حقوق مدار واقعی گشتن دولت. میزان عدالت باید در کار باشد تا مانع از آن شود که دولت مصالح و منافع پیدا کند و «منافع ملی» یا منافع دولت بمثابه قدرت حاکمان را جانشین حقوق ملی و حاکم بر حقوق انسان و بسا ناقض این حقوق بگرداند. و

۵ - میزان عدالت اجتماعی، ما را از جزئی مهم از اجزای جمهوریت آگاه می کند که همواره از آن غفلت می شود : از آنجا که هیچ حقی نمی تواند معارض حق یا حقوق دیگر بگردد، تحقق جمهوریت به رعایت همزمان و با هم حقوق انسان و حقوق ملی است . و

و - با توجه به معنای جمهوریت و مبارزه تاریخی مردم ایران بقصد استقرار ولایت جمهور مردم و تابع ملت گرداندن دولت ، مناسب ترین نظام اجتماعی - سیاسی ، جامعه باز و تحول پذیر و درخور ترین محتوا و شکل دولت، محتوا و شکل جمهوری است . با توجه به ترکیب جامعه ملی و ضرورت هرچه بیشتر کردن امکان مشارکت مردم کشور در امور خویش و رهبری دولت ، دولت تابع جامعه مدنی ، دولت جمهوری است .

۳ - می نویسد و می پرسید : کوشش در راه برابری زن و مرد و لغو هرگونه تبعیض جنسی یکی از ستونهای تعیین کننده جنبش آزادیخواهی امروز مردم ایران است . نهضت ملی دکتر مصدق در این مورد چیزی نداشت . آیا در آن موقع نمی شد در باره برابری حقوق زنان با مردان موضع گیری روشن و قاطعی داشت ؟ در پاسخ عرض می کنم :

۳/۱ - مسئله راه حلی را طلب می کرد و می کند که ترجمان اصول راهنمای مرد سالاری و حقوق انسان باشند. آن زمان، حکومت مصدق در گیر مشکل اصلی یعنی مستقل کردن دولت بود . بیشترین توان خویش را صرف این مهم می کرد . برنامه حکومت خود را اصلاح قانون انتخابات و ملی کردن نفت قرار داده بود . صحبت از این بود که در قانون انتخابات، زنان نیز حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را پیدا کنند . قال و مقال بسیار در گرفت . کودتا تصویب و اجرای قانون جدید انتخابات را ناتمام گذاشت . با وجود این ، در جنبش ملی ایران ، به یمن شرکت زنان ، تابو شکست .

۳/۲ - بنا بر پندار و کردار مصدق، او به تغییر طرز فکر ها ، به اشاعه فرهنگ آزادی ، بیشتر نقش می داد تا به قانون . از این رو، عمل از راه مردم را روش کرد. این روش، سبب تغییر عمده ای در طرز فکر و رفتار مردم شد . فضای آزادی که حکومت او پدید آورد، این بار، رشد فکری از درون را میسر کرد . افسوس که اثر جریانهای فکری آن زمان در تغییر طرز فکر ها و بدر آمدن زنان از ترسها و وجدان به حقوق خویش و مطالبه این حقوق مطالعه نشده است . جا دارد یادآور شوم که از دوران قاجار، زنان در جنبشهایی نقش پیدا کرده اند که در پیروی از اصول آزادی و استقلال برخاسته اند .

۳/۳ - با وجود این، بسا ضرور بود که الف - زنان با شجاعت بیشتری منزلت و حقوق انسانی خویش را مطالبه می کردند و ب - رهبری نهضت ملی به منزلت و حقوق زنان تمام توجه را می کرد .

بنا بر میزان عدالت، اندازه برخورداری زنان از حقوق انسان و آزادی ، محک استقلال و آزادی و رشد هر جامعه ایست . بنا بر این ، هرگاه در یافتن فرهنگ آزادی و رشد، بر فضیلتها یی که زنان را هستند و بر برابری انسانها از زن و مرد در حقوق و منزلت ، تأکیدی به تمام می شد، بسا نهضت ملی ایران را از آن توان برخوردار می کرد که در برابر توطئه ها پیروزمندانه بایستد . تجربه کوششها برای ارتقاء منزلت زنان و شناسایی حقوق برابر آنان و برانگیختن مردان بر زندگی بر محور عشق و دوستی و رعایت حقوق را جانشین زندگی بر محور سلطه مرد بر زن کردن، در دوران انقلاب و بخصوص در دوران مرجع انقلاب و مقاومتی که زنان ایران در برابر رژیم کودتا ابراز کردند، این درس را می آموزد که کوشش برای فرهنگ آزادی و جامعه باز و مخالفت قاطع با تبعیض ، هر تبعیضی - به این دلیل که تبعیض، ناقض تمامی حقوق انسان است - ، کوشش گرانقدری است که می باید ادامه یابد .

۴ - می نویسد و می پرسید : حکومت دکتر مصدق برای پایان دادن به نظام ارباب و رعیتی عملاً گامی برنداشت . آیا این کار در تضعیف حکومت ملی دکتر مصدق در مقابل نیروهای ارتجاعی و قدرت های خارجی تأثیری نداشت

؟ آیا نمی شد با حمله به بزرگ مالکی و حمایت از حقوق دهقانان ، یعنی اکثریت جمعیت آن روز ، آنان را به حمایت از حکومت ملی ، به میدان کشید ؟ پاسخ عرض می کنم :

۴/۱ - پاسخ دهنده امروز، خود آن روز فعال سیاسی بوده ، لذا هرگاه عدالت اجتماعی را میزان سنجش پاسخ خود کند ، به شما این طور پاسخ می دهد : الف - مصدق قانون ۲۰ درصد سهم کشاورزان را تصویب کرد . اما دستگاه اداری و دولت ساخت استبدادی می داشت و نتوانست همان قانون را نیز اجرا کند . ب - حکومت مصدق بسا می باید کار را با مردم سالار کردن دستگاه اداری و ارتش آغاز می کرد . در دستگاه قضائی و اداری و نیز در ارتش، با فساد مبارزه کرد اما دستگاهها، مردم سالار نشدند . در دوران مرجع انقلاب ایران ، تغییر ساخت اداری و نظامی ، بمثابه بخشی از برنامه داخلی کردن دولت و تابع مردم و حقوق مدار کردنش، تجربه شد . آن تجربه ، بلحاظ نقش استراتژیک دستگاه اداری - نظامی ، بخصوص در جریان تغییر رابطه دولت با ملت، می باید در صدر برنامه بدیل مردم سالار قرار بگیرد .

۴/۲ - در آن دوران ، ایران در محاصره اقتصادی بود. اما از لحاظ مواد غذایی « استراتژیک » وابستگی نداشت و به یمن صادرات کشاورزی ، تعادل صادرات و واردات، بسود صادرات ، برقرار شد . برهم زدن ساخت تولید نمی باید ناقض استقلالی می شد که نهضت ملی در پی واقعیت بخشیدن بدان بود . بنا بر این ، برهم زدن ساخت تولید ، هرگاه حاصل مجموعه ای از تغییرها نمی شد، می توانست استبدادیان و قدرتهای انگلیس و امریکا را از کودتا نیز بی نیاز کند . زیرا حکومت مصدق، زیر بار کسر بودجه ، کمبود مواد غذایی و نبودن ارز برای وارد کردن آنها، ناگزیر از تسلیم و کناره گیری می شد . و کناره گیری او شکستی ، صدمه فاجعه آمیز تر از کودتای ۲۸ مرداد، می گشت .

۴/۳ - در دوران مرجع انقلاب ، قانون جدیدی برای توزیع زمینهای کشاورزی به تصویب رسید . اما تجربه معلوم کرد که اصلاحات ارضی، در تقسیم زمین و جانشین مالک کردن بانک کشاورزی بلحاظ دادن وام ، به سامان نمی رسد . وضعیت کنونی حاکی از آنست که جانشین مالک شدن چندین ارباب و کمی درآمدها و... سبب رها شدن روستاها و مهاجرت روستائیان به شهرها و وابستگی مزمن ایران به واردات کشاورزی گشته است . این واقعیت به ما می آموزد تغییر واقعی نظام ارباب - رعیتی در روستاها ، در گرو تجدید سازمان تولید کشاورزی به تربیتی است که هم کشاورز آزادی و حقوق خویش و درآمد کافی از کار را بدست آورد و هم بی نیازی کشور از مواد غذایی « استراتژیک » ، حاصل آید . این تجدید سازمان، بنوبه خود نیازمند سازماندهی جامعه شهری و روستائی ، بر وفق سازماندهی اقتصادی مستقل و در خدمت انسان است . تجربه ای نیز در این زمینه انجام گرفت و حاصل آن این شد که پس از یک دوران بسیار طولانی تاریخ ایران ، در سال ۱۳۵۹ ، متوسط درآمد خانوارهای شهری و روستائی بر متوسط هزینه این خانوارها فزونی گرفت . برای آنکه آن تجربه پی گرفته شود، مطالعه ها بطور مستمر انجام می گیرند تا برای مشکل و نیز مشکلهائی که دولت بیگانه کنونی می سازد و بر مشکل می افزاید، راه حلها پیدا شوند .

۵ - می نویسد و می پرسید : در دوره حکومت دکتر مصدق ، عملاً برنامه ای مشخص و همه جانبه به حمایت از کارگران اتخاذ نشد . اکنون که کارگران و بطور کلی مزدبگیران و حقوق بگیران اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می دهند ، آیا می شود با آن شیوه ، برای تأسیس دموکراسی مبارزه کرد ؟ در پاسخ عرض می کنم :

۵/۱ - حکمی که صادر کرده اید صوری است . « برنامه مشخص و همه جانبه در حمایت از کارگران » چگونه برنامه ای است و بنا بر کدام اصول ساخته می شوند ؟ آیا مقصود شما اینست که حکومت مصدق می باید « اقتصادی سوسیالیستی » را بر می گزید و در این اقتصاد، اصل را بر حمایت از کارگران می گذاشت ؟ آیا در اقتصاد بازار آزاد ، عدالت اجتماعی را حمایت از کارگران ، از همه زحمتکشان ، تلقی می کرد ؟ کدامیک از ایدئولوژیهای که امروز اعتبار از دست داده اند را آن روز باید به اجرا می گذاشت ؟ آیا وضع قانون بیمه اجتماعی کار و بالا بردن دستمزدها و امنیت کار کفایت می کرد ؟ می بینید که هم آن روز و هم امروز، مسئله کارگران و به قول شما عموم

مزد بگیران، مسئله ایست که در چارچوبهای مختلف راه حلهای مختلف پیدا می کند. مصدق نخستین نفر در آن دوران بود که دانست، برنامه مشخص بسود مردم ایران که اکثریت ۹۰ درصدیشان را زحمتکشان تشکیل می دهند، در اساس خود، بیرون بردن ایران از روابط مسلط - زیر سلطه است. جهان امروز که سرمایه داری مسلط پیش خور کردن منابع متعلق به نسلهای آینده و تخریب وسیع نیروهای محرکه و از پیش متعین کردن آینده را، در پوشش « جهانی کردن اقتصاد » از دید بخش زیر سلطه جهان و استثمار شوندهگان بخش مسلط آن، پنهان می کند، مشخص ترین برنامه ها، برنامه بیرون رفتن از روابط مسلط - زیر سلطه به ترتیب زیر است:

۵/۲ - جامعه را باز و تحول پذیر کردن از راه الف - تغییر ساخت دولت و بنیادهای دیگر و تغییر ساخت رابطه دولت و دیگر بنیادهای ( نهادهای ) جامعه با انسان ایرانی و ب - بکار گرفتن نیروهای محرکه - که کارگر یکی از آنها است - در جامعه و به صفر رساندن صدور و تخریب نیروهای محرکه و ج - جانشین کردن از پیش متعین کردن و پیش خور کردن منابع و نیروهای محرکه با از پیش افزودن بر امکانهای نسلهای آینده و افزودن بر سرمایه و ثروت در اختیار آن نسلها و د - عدالت اجتماعی را میزان گرداندن در توزیع امکان کار و توزیع برابر در آمدها و بنا بر این، ه - شرکت دادن شرکت کنندگان در تولید، در اداره تولید و و - رشد درازمدتی، بر میزان کرامت انسان (= انسان وسیله نیست، انسان خود هدف خویش است )، که در آن، انسان نه وسیله قدرت سرمایه، که جامعیتش، هدف رشد است. تفصیل این راه و روش را در دو کتاب، یکی در باب « عدالت اجتماعی » که امیدوارم در آینده نزدیک انتشار پیدا کند و دیگری در باب رشد، خواهید یافت.

اقتصاد بدون نفت مصدق، معنای جدیدی که او به ملی شدن نفت و ملی کردن بانکهای شاهنشاهی و استقراضی و شیلات بخشید. با بر عهده گرفتن هزینه های نفت ملی شده و متعادل کردن بودجه دولت، با حمایت از تولید داخلی، بخصوص از راه توسعه بازار داخلی به یمن حمایتهای گمرکی و توزیع متعادل تر در آمدها و نیز به یمن اتخاذ سیاستهای مالی و پولی، با وجود تنگدستی آن روز، به این نتایج رسید: الف - دولت در بودجه خود و در سیاستهای داخلی و خارجی خویش تابع ملت شد (= بودجه دولت برداشت مالیات از فعالینها در اقتصاد داخلی) و ب - اقتصاد داخلی تکیه را از مصرف (= واردات) برداشت و بر تولید گذاشت و ج - از پا در آوردن دولت ملی از راه فشار اقتصادی - بنا بر دو سند - ناممکن گشت. بگواهی این نتایج، برنامه اقتصادی او، همه اجزای آن، بسود زحمتکشان ایران بود. بدیهی است، شرائط امروز دیگرند و در این شرائط، استقلال اقتصادی اهمیتی بسیار بیشتر جسته است. در این استقلال، انسانها، یعنی صاحبان مغزها و دستها، هم بمثابة رهبری کنندگان نیروهای محرکه دیگر و هم بمنزله نیروی محرکه، نقش اول را پیدا می کنند. هر اندازه جامعه بازتر، نقش زحمتکشان بیشتر و جامعه بر میزان عدالت اجتماعی منطبق تر.

۶ - می نویسد و می پرسید: حکومت ملی مصدق عملاً به حقوق ملیتهای محروم ایران که حتی حق نداشتند به زبان مادری خود آموزش ببینند، بی تفاوت بود. آیا امروزه می شود بدون دموکراتیزه کردن رابطه ملیتهای مختلف ایران، به تأسیس دموکراسی کمک کرد؟ چه طرهائی را در این زمینه لازم می دانید؟ در پاسخ عرض می کنم:

۶/۱ - مصدق با لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی حکومت رزم آراء بشدت مخالفت کرد و آن را توطئه ای برای تجزیه ایران شمرد.

۶/۲ - غیر از برانگیختن قاسم خان بختیاری به یاغی گری، بقصد ساقط کردن حکومت مصدق، از برنامه های کودتا، یکی به شورش کشاندن اقوامی بود - که شما آنها را « ملیت » خوانده اید، بدون این که معلوم کنید ملیت بنا بر کدام تعریف، تعریف استالین یا تعریفی دیگر؟ بهر حال، کار اول بیرون آمدن از ابهام و شفاف کردن تعریف است - بنا بر اسناد سفارت امریکا، از جمله طرحها یی که برای مهار کردن انقلاب و باز گرداندن دولت به ساخت

استبداد وابسته ریخته شده بودند، یکی برانگیختن قومها و ایلها به شورش بود. و باز، ارتباط با رژیم صدام و « جنگ افروزی » از زمینه سازیهای تجاوز عراق به ایران و بازگشت تمایل به استبداد تمرکز طلب گشت.

۶/۳- تجربه انقلاب مشروطیت هم با مشکل همیشگی تاریخ ایران روبرو شد. توضیح این که خودکامگی خانهای اقوام، جای جای ایران را گرفتار خودکامگی زورگویان محلی و عامل حضور قوای روس در شمال و پلیس جنوب (انگلیس) در جنوب کشور شد و کار را به استبداد تمرکز طلب رضا خانی کشاند.

بدین قرار، مشکل یک سویه نیست و دو سویه است. قومهای ایرانی نیز می باید فرهنگ آزادی بجویند و اجازه ندهند وابسته ها عامل آنها بر ضد استقلال و بسا موجودیت ایران شوند. این مشکل بر اساس اصول راهنمای مردم سالاری قابل حل است:

\* بنا بر مردم سالاری، همه ایرانیان از حقوق یکسان برخوردار هستند. و بنا بر اصل آزادی، هر کس یک رأی دارد و تبعیضها ملغی هستند. هم تبعیض به زیان این یا آن قوم و هم تبعیض بسود این یا آن قوم. در حقیقت،

\* بر سه اصل اشتراک در وطن و حقوق ملی و حقوق انسان و اختلاف در هویت و حقوق قومی و اصل دوستی و همکاری، از جمله همکاری از رهگذر جمهوریت با تعریفی که از آن شد، مشکل قابل حل می شود:

۱- هرگاه، با توجه به موقعیت ایران در منطقه و جهان و سابقه تاریخی، اصل استقلال در معنای منع مراجعه به قدرت خارجی در حل مسائل داخلی، خدشه نپذیرد و غفلت از حق تعیین سر نوشت وطن ما و مطلق کردن حق تعیین سرنوشت این و آن قوم جواز جدائی طلبی از راه مراجعه به قدرت خارجی نشود. استواری مردم کشور بر اصل استقلال و تمامیت ارضی و استواری تمایلهای مردم سالار در دست رد زدن بر سینه هر گروه و هر کس که مداخله قدرت خارجی را در امور داخلی مطالبه کند و بخصوص خودداری گروههایی که حقوق قومی را انگیزه فعالیت خود کرده اند، از مراجعه به قدرت و در فعالیتهای خویش، تجربه های تلخ تاریخ ایران را مد نظر کردن و با مردم سالارها همکاری کردن در جلوگیری از تکرار تجربه و سر برداشتن دیو استبداد تمرکز طلب، عملی تعیین کننده است در حل مشکل از درون و موافق مردم سالاری.

۲- هرگاه حقوق ملی و حقوق قومی، جای خود را به « منافع » طرفهای درگیر ندهد و مشکل بر اساس تعادل قوا - که بخواهی نخواهی پای قدرتهای خارجی را بمیان می آورد، بخصوص در این مرحله از تحول روابط بین المللی که دولتهای ضعیف مرکزی، شرط ماندن جامعه های ما در روابط سلطه گر - زیر سلطه گشته است - راه حل نطلبد. در حقیقت، هرگاه همگان حقوق ملی و حقوق قومی را که تعریفهای روشن دارند، رعایت کنند، هیچگاه میان این دو مجموعه حقوق تعارض بروز نمی کنند.

۷- می نویسد و می پرسید: حکومت ملی دکتر مصدق مسلماً یکی از پیشگامان مبارزه علیه استعمار نو در جهان بود. او به قول خودش « برای حل مسئله نفت آمده بود » و « پنجه در پنجه استعمار انگلیس » انداخت. امروزه چگونه می توان جهت گیری تاریخی آن حکومت ملی و طرحهای ضد استعماریش را در مبارزه با امپریالیسم ادامه داد؟ در پاسخ عرض می کنم،

۷/۱- مصدق نظریه امپریالیسم را با تعریفی که لنین می کند، قبول نداشت. به ترتیبی که توضیح دادم، درک او از روابط سلطه گر - زیر سلطه، صحیح تر و دقیق تر بود. تجربه نیز می گوید تحول سرمایه داری جهانی به ترتیبی که لنین می پنداشت، انجام نگرفت. مصدق موازنه منفی را اصل راهنمای سیاست خارجی می شناخت. آن اصل را می باید اصل راهنما کرد برای الف - بیرون رفتن از روابط سلطه گر - زیر سلطه و تأمین استقلال و در همان حال تأمین تعاون ملتها ب - برای دست یافتن به سیاستی جهانی، به معنای استقرار نظام مردم سالار در مقیاس جهان به قصد نجات محیط زیست از مرگ، تأمین زندگی ملتها در صلح و رشد بر میزان عدالت و ج - بخصوص مهار ماوراء ملی ها که نه تنها بر جهان سلطه جسته اند، که دارند آینده دور انسانیت را نیز از هم اکنون متعین می کنند و به مهار

خویش در می آورند. با مهار ماوراء ملی ها، جامعه جهانی در قلمرو رشد، به دو مهم توانا می شود: ۱ - جلوگیری از تخریب نیروهای محرکه که در جهان امروز ابعادی یافته است که بزرگیشان سرسام آور است. ۲ - بر میزان عدالت اجتماعی، بکار انداختن نیروهای محرکه در رشد متعادل جامعه ها و عمران طبیعت.

۷/۲ - استقلال در هر ۵ معنای خود، بکار هدفمندی می آیند که در بند (۷/۱) مشخص شدند:

\* استقلال تنها در رابطه با قدرت های خارجی نیست که معنی و تعریف پیدا می کند، نخست در رابطه با خویشتن است که معنی پیدا می کند: استقلال قائم به خود بودن، سر پای خود ایستادن و توانائی است. بدون این توانائی، هیچ انسانی آزاد نیست و بدون آزادی انسان، هیچ ملتی توانائی ملی ندارد و بنا بر این استقلال ندارد، فرهنگ ندارد، هویت ندارد و رشد نمی کند. بدین قرار، استقلال بر اصل موازنه عدمی، باز یافتن حق و توان ساختن هویتی از راه خلق فرهنگ آزادی و یافتن مدار باز با بقیت جهان و برخوردار شدن از جریان آزاد اندیشه ها و اطلاع ها و دانشها و فنون است. این توانائی بدست نمی آید مگر به

\* استقلال بمعنای بیرون رفتن از روابط مسلط - زیر سلطه با کشورهای دیگر و بنا گذاشتن رابطه با جامعه دیگر بر میزان حقوق انسان و حقوق ملی: ملتی که در روابط مسلط - زیر سلطه نمی زید و حقوق ملی خویش را پاس می دارد، دولتش نسبت به او، بطور روز افزون بیگانه و خارجی و زورگو و بحران و مسئله ساز و ترس گستر و فاسد و فساد پرور و... نمی شود. و دولتی که حقوق مدار و نماینده جامعه آزاد و مستقل در معانی پنجگانه است، بجای مسابقه با کشورهای دیگر که جو خشونت را در جهان سنگین می کنند، که محیط زیست را آلوده می کنند، که تجاوز به حقوق ملتهای دیگر را روش می کنند و بدین جنایت عنوان دفاع از «منافع ملی» نیز می دهند!، استقرار روابط ملتها بر محور حقوق ملی و حقوق انسان و تخریب نشدن نیروهای محرکه و محیط زیست را، روش و هدف می کند. وقتی پای تسلیحات اتمی بمیان می آید، وقتی پای تولید و عرضه بی حساب نفت بمیان می آید، وقتی پای آلودن محیط زیست بمیان می آید، وقتی... این امور را نقض حقوق ملی خویش می شمارد و برای مبارزه با تسلیحات اتمی، برای اقتصاد جهانی سالم در خدمت انسان، برای محیط زیست سالم، برای... در مقایسه جهان، قیام می کند.

\* استقلال، داشتن محیط زیست اجتماعی و طبیعی یا امکان زیست در رشد و آزادی است. هر اندازه میزان عدالت اجتماعی کارآتر، استقلال جامعه در این معنی بیشتر. هر اندازه استقلالش بیشتر، توان تولید نیروهای محرکه اش بیشتر. هر اندازه توان تولید نیروهای محرکه اش بیشتر و این نیروها در درون جامعه ملی فعال تر، نظام اجتماعی باز تر. هر اندازه نظام اجتماعی جامعه باز تر، نابرابریهای خشونت زا کمتر و آزادی انسان ها بیشتر و رشدشان شتاب گیر تر.

\* کشور مستقل کشوری است که جمهور مردمش بر چند و چون اداره امور خویش، حاکمیت داشته باشند و این حاکمیت را هیچ قدرت خارجی تهدید و تحدید نکند. استقلال در این معنی نیز از آزادی جدائی ناپذیر است. از آزادی در این معنی که در درون مرزهای وطن، ولایت و حاکمیت از آن جمهور مردم است و هیچ شخص و گروه و مقامی محدود کننده این ولایت نیست.

\* استقلال در چهار معنی بالا ربط مستقیم پیدا می کند با استقلال در این معنی: مردم سالاری نیاز به استقلال دارد در این معنی که هیچ قدرت خارجی شریک ملت ایران در ولایت بر خود نیست (تن ندادن به «حاکمیت محدود برژنیفی» و «جنگ پیشگیرانه» و «مأموریت استقرار مردم سالاری» بوش). بدین قرار، مراجعه مستقیم یا غیر مستقیم به قدرت خارجی در امور داخلی، خواه از سوی دولت و چه از سوی گروههای سیاسی یا افراد، ناقض استقلال کشور در هر پنج معنای آن و مانع برخورداری اعضای جامعه از آزادیها و حقوق فردی و جمعی خویش است. محور کردن قدرت خارجی در سیاست داخلی، رایج ترین شیوه نقض استقلال در جهان امروز و بیشتر از هر جای دیگر، در کشور ما است: هر گفتار و کردار مخالف استبداد مافیاهای نظامی - مالی، القا، تحریک، دستور و... امریکا است.



مافیاهای نظامی - مالی ، با محور کردن قدرت خارجی در سیاست داخلی، توان ملی ، حاکمیت ملی انسان ایرانی را از او ستانده و محیط اجتماعی و طبیعی زندگی او را تنگنایی تاریک و خفقان آور کرده اند. از آنجا که این گروههای قدرت طلب جامعه زیر سلطه هستند که به قدرت خارجی روی می آورند (هم اکنون زورپرستهای وابسته از امریکا می خواهند دولت را از دست مافیاهای بدر آورند و به آنها بسپارند)، از رهگذر استواری بر اصل استقلال ، در این معنی و چهار معنای پیشین است که بدیل مردم سالار واقعیت می یابد ، مردم از لباس ترس و بی اعتمادی بدر می آیند و اعتماد به نفس می جویند .

و ایرانیان با مغتنم شمردن فرصتی که تحول جهان و توانائیهایشان پدید آورده است، استقلال و آزادی می یابند و راه رشد بر میزان داد و وداد را در پیش می گیرند .

شادبها و کامیابهای شما روز افزون!

ابوالحسن بنی صدر

۸۴ دی ۴

## تعریف ها از بیان آزادی

آقای دکتر محمود دلخواسته از این جانب خواسته است تعریف کوتاهی از بیان آزادی بعمل آورم. نخست یادآور می شوم که

بر اصل ثنویت تعریف بیان آزادی میسر نیست. زیرا ثنویت یعنی حد و با یکدیگر رابطه قدرت برقرار کردن. چرا که در هستی موجود، تنها قدرت (= زور) حد و رابطه قوا میان یک محور با محور دیگر برقرار می کند. پس بر این اصل، تنها بیان قدرت قابل ساخته شدنی است و از آن زمان که تاریخ آغاز شده است تا امروز، بر این اصل، جز بیان قدرت ساخته نشده است. پس بر اصل موازنه عدمی است که آزادی و بیان آزادی تعریف می جویند :

۱ - کوتاه ترین تعریف از بیان آزادی، همان تعریف موازنه عدمی است. موازنه عدمی نیز اینهمانی عقل با هستی هوشمند است و رهائی انسان در پندار و گفتار و کردار از محدود کننده ها است. بر این اصل، عقل آزادی خویش را باز می جوید زیرا از هر محدود کننده ای آزاد می شود. در بیان آزادی هدف و روش را آزادی است. بر اصل موازنه عدمی و با این روش، عقل آزاد از دید هستی هوشمند در هر واقعیت می نگرند، نگرش او - بخلاف نگرش بر اصل ثنویت - مستقیم است و آن را همان سان که هست می بیند. بدین قرار، تعریف کوتاه از بیان آزادی اینست: هدف و روشی که انسان را به دیدن واقعیت همانسان که هست توانا کند. یعنی به او امکان بدهد، در واقعیت بنگرد بی آنکه به صورت از محتوی و یا به جزء یا اجزائی از جزء یا اجزای دیگر و یا به مادیت از « روح آن » ( به قول فیریک دانان فیزیک کوانتیک ) غافل شود .

۲ - تعریف کوتاه دوم از بیان آزادی : از آنجا که بنا را بر تضاد گذاشتن ، تن دادن هم به جبر و و هم به جبار و دشمنی و خصومت را مبنی گرداندن است ، بیان آزادی بیانی است که به انسانها امکان بدهد تضاد و خصومت زدائی کنند به ترتیبی که از برقرار کردن روابط قوا بی نیاز شوند .

۳ - از آنجا که فعالیتهای غیر آزاد دستوری هستند ، تعریف کوتاه سوم از بیان آزادی عبارت می شود از: بیان راهنمایی که به انسان امکان بدهد فعالیتهای هماهنگ استعدادهایش ، خودجوش باشند . فرهنگی که فرآورده فعالیتهای خودجوش انسانها می شود، فرهنگ دوستی و عشق می گردد . در حقیقت، رابطه آزاد، رابطه خالی از اکراه یا رابطه ایست که حاصل فعالیتهای خودجوش استعداد انس انسانها است . در نتیجه،

۴ - تعریف کوتاه چهارم بیان آزادی، بیانی است که به هر انسان و جمع انسانها امکان می دهد مستقل باشند. یعنی رهبری را در خود داشته باشند (انسان خودمختاری که آلت قدرت نیست). انگیزه و هدف (آزادی) و روش (آزادی) و رشد در آزادی را خود برگزیند. بخلاف بیان قدرت که عمل به آن سبب می شود رهبری از انسان به قدرت منتقل شود. خاصه ای از خاصه های بیان قدرت اینست که رهبری در بیرون از انسان قرار می گیرد و هدف را هم رهبری (= قدرت) معین می کند. بدیهی است هدفی را که قدرت بر می گزیند، جز قدرت نمی شود. بدین قرار، وجود دلیل در خود اندیشه یا عملی که انسان می کند، به ما می گوید که بیان آزادی راهنما بوده است یا خیر. چرا که اگر بیان قدرت راهنما باشد، ممکن نیست دلیل را بتوان در خود اندیشه یا عمل جست. در نتیجه،

۵ - پنجمین تعریف از بیان آزادی این می شود: بیانی که به انسان و به جمع انسانها امکان بدهد در «نور علی نور» یا در شفافیت کامل زندگی کنند. در حقیقت، بیان قدرت شفاف وجود ندارد و بستگی به میزان ابهام هر بیان، می توان به کیفیت بیان قدرت پی برد. و نیز به میزانی که بیان شفاف می شود، به بیان آزادی بی خدشه نزدیک تر می شود. هرگاه انسان این تعریف را برگزیند، می تواند جهان شفاف را تصور کند که جهان رها از قدرت، جهان صلح و آشتی، جهان رشد در آزادی است.

بنا بر تعریفهای بالا،

۶ - ششمین تعریف از بیان آزادی، بیانی می شود که انسان و جامعه انسانی را از تمامی تبعیضها (تبعیضهای دینی، ملی، قومی، نژادی، جنسی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و طبیعی) تبعیض بسود یک شیوه زندگی به زیان محیط زیست، بخصوص، در درون هر انسان، و در درون هر جامعه، تبعیض بسود این استعداد و به زیان استعداد دیگر (فرکاستن انسان به حد ماشین، بعدر تخصص) و نیز تمامی تقدماها (زمانی، تقدم گذشته بر حال و آینده، یا حال بر گذشته و آینده و یا مکانی (ناسیونالیسم خاکی و خونی)، تقدم این بر آن حق، این بر آن اصل و...) آزاد می کند. بنا بر این،

۷ - هفتمین تعریف بیان آزادی، عبارت می شود از: بیان راهنمائی که الف - هر انسان را همواره از حقوق و استعدادهای خویش آگاه نگاه می دارد و ب - زندگی او را فعالیت هماهنگ استعدادهای برخوردار از حقوق معنوی و مادی انسان می کند و ج - تکالیف بیرون از حقوق را الغاء می کند و تکلیف را عمل به حق می گرداند و در نتیجه، د - در هر جامعه، انسانها را مدافع حقوق یکدیگر و در جامعه جهانی، جامعه ها را مدافع حقوق ملی یکدیگر و هر انسان در هر جای جهان می گرداند. در نتیجه،

۸ - هشتمین تعریف بیان آزادی، این تعریف می شود: بیانی را بیان آزادی می گوئیم که بنام هیچ مصلحتی، حتی از حقوق انسان و یا حتی از حقوق یک ملت و یا حتی از حقوق جامعه انسانی را الغاء نکند. از آنجا که نقض هر حقی نقض مجموع حقوق است، در بیان آزادی، مصلحت اتخاذ روش خالی از خشونت در عمل کردن به حق معنی می دهد. حتی اگر همین تعریف در جامعه های امروز به اجرا درآید، جهانی آزاد و در رشد هماهنگ می یابیم. لذا،

۹ - نهمین تعریف بیان آزادی: بیانی را بیان آزادی می گوئیم که الف - خشونت را سرشت انسان نشمارد و ب - به عدم خشونت بسنده نکند و مجموعه ای از روشهای خشونت زدائی در سطح یک انسان و یک جامعه و جامعه جهانی در اختیار بگذارد. و

۱۰ - دهمین تعریف بیان آزادی، اینست: بیان آزادی در برگیرنده روشهایی است که جریانهای آزاد اندیشه ها و دانشها و فنون و اطلاع ها از راه الف - الغای تمامی انواع سانسورها و ب - زدودن مجازها و اسطوره ها و ج - نسبی گرداندن اندریافت هر کس از حق، بنا بر این، د - آزاد کردن دین، باور، حق، از وسیله قدرت گشتن، در

جریان رشد، هرچه گسترده تر برقرار می کند. به سخن دیگر، در رشد، انسان را جانشین قدرت می کند و هدف رشد و راست راه آن را تعیین می کند. بنا بر این،

۱۱ - یازدهمین تعریف از بیان آزاد که تعریفهای بالا را در بر می گیرد، اینست: خالی کردن تعریفهای آزادی و استقلال و رشد و فرهنگ، از جرم قدرت (= زور) و قراردادن میزان عدالت در جای خود. یعنی

۱۲ - دوازدهمین تعریف از بیان آزادی اینست: بیان آزادی جدا کننده فرهنگ از ضد فرهنگ (= فرآورده های زور) و آزاد کننده انسانها از تولید و مصرف فرآورده های ویران گر و روش شرکت همگان در مدیریت جامعه خویش و برخورداری جهانیان از حق صلح و شرکت آنها در مدیریت جهان و عمران طبیعت است: عدالت از جمله میزان تمیز « هست ها » یا پدیده هائی که از خود هستی دارند از « نیست ها » یا پدیده هائی است که در ایجاد و وجود متکی به قدرت (= زور) هستند.

۱۳ - بدین قرار، بیان آزادی در برگیرنده اصل راهنما و روشها و هدفهائی است که انسانها را در فطرت خویش، بمثابه حقوقمند و صاحب استعدادها و رشد یاب، نگاه می دارند و به آنها امکان می دهند نیروهای محرکه را در رشد هماهنگشان بکار برند. بدین قرار، رابطه کنونی میان انسان و نیروهای محرکه، بنا بر بیان های قدرت، تغییر می کند:

• بنا بر بیان قدرت، انسان بمثابه نیروی محرکه توانا به تألیف و ترکیب نیروهای محرکه و بکار بردنشان در وصول به هدف (برای مثال تولید فرآورده ها)، در « نیروی کار » از خود بیگانه و آلت می شود. در حال حاضر، رابطه میان او و نیروهای محرکه بدین ترتیب است:

بنیادها ↔ انسان ↔ نیروهای محرکه (از جمله خود انسان بمثابه « نیروی کار ») بمثابه هدف (شامل تحصیل و بزرگ کردن و بکار انداختن. برای مثال سرمایه نیروی محرکه ایست که انسان وسیله ایجاد و بزرگ شدن آن است).

• بنا بر بیان آزادی، رابطه ترتیب زیر را می یابد:

انسان ↔ نیروهای محرکه ↔ هدف (= رشد در آزادی و برآوردن نیازهائی که در جریان رشد، نو به نو می شوند)

۱۴ - چهاردهمین تعریف بیان آزادی: بیان آزادی بیانی است که به هر انسان و به هر جامعه های انسانی امکان می دهد، در بارورهاشان، در نظرها که می سازند، در دانش ها که می جویند، علم را از ظن خالی کنند. بدین قرار، رابطه ای که بیان قدرت (دین از خود بیگانه، ایدئولوژی و...) میان مرام و انسان برقرار می کند را وارونه می کند. در حقیقت،

• بنا بر بیان قدرت، میان مرام، باور و... با انسان این رابطه برقرار شده است:

مرام، و... ↔ انسان ↔ هدف

در این رابطه، انسان برای مرام است و از راه خصومت و جنگ است که به دین یا مرام یا ... خدمت می کند. راست بخواهی هدف را دین معین نمی کند بلکه « بنیاد دینی » معین می کند. بیان آزادی، رابطه را بدین ترتیب تغییر می دهد:

انسان ↔ بیان آزادی (دین یا مرام و یا اندیشه راهنما بمثابه بیان آزادی) ↔ هدف

در این رابطه، دین یا مرام یا اندیشه راهنما برای انسان است. انسان، به یمن اندیشه راهنما، هدف بر می گزیند و در پی تحقق آن می شود. خصومت و جنگ نیز بی محل می شوند. زیرا الف - رابطه ها بر اساس حقوق برقرار می شوند و ب - دین ها و مرامها و اندیشه های راهنما از راه بحث آزاد است که با یکدیگر رابطه می جویند و به یکدیگر نقد می شوند.

۱۵ - با توجه به تعریفهای بالا و این واقعیت که انسان امروز، شخصیتی متلاشی یافته و از ساختن هویت خویش در جریان رشد ناتوان گشته است، بیان آزادی، بیش از همه، در باز سازی شخصیت منسجم و باز یابی توان ساختن هویت از راه رشد کار برد یافته است. لذا، پانزدهمین تعریف بیان آزادی اینست: مجموعه ای از اصول و روشها و هدف که بکار بردنشان انسان را همان مجموعه ای از استعدادها و حقوق و فضل ها بگرداند که بنا بر فطرت خویش هست و بدو استقلال ببخشد در ساختن هویت خویش. با توجه به «فکرهای جمعی جبار» که مرتب ساخته می شوند و استقلال از انسانها می ستانند و با توجه به جبرهای بیشمار که انسان اسیرشان هستند و با توجه به برده داری جدید که انسانها را برده سرمایه سالاری و دین سالاری و سازمان سالاری و... گردانده است، انسان امروز، بیش از همه، به استقلال نیاز دارد. بدین قرار، بیان آزادی راه و روش تغییر رابطه انسان با بنیادهای جامعه می شود. بدین ترتیب:

• بنا بر بیانهای قدرت، میان انسان با بنیادهای اجتماعی این رابطه برقرار است:

بنیاد (دینی، سیاسی، تربیتی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی) ↔ هدف

• بنا بر بیان آزادی، میان انسان و بنیاد این رابطه برقرار می شود:

انسان ↔ بنیاد (دینی، سیاسی، تربیتی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی) ↔ هدف.